

□

در آمدی در نقد ترجمه‌های کنایاتی از نهج البلاغه

دکتر عباس اقبالی
استادیار دانشگاه کاشان

□

◀ چکیده

تعبیرات کنایاتی یکی از جلوه‌های زیبایی سخن و هنر سخنور است و صاحبان هر زبان به کمک تصویرهایی که از خلال کنایات پدید می‌آید، بر قدرت نفوذ و اثربخشی کلام خویش می‌افزایند. نصوص نهج البلاغه مشحون از این گونه تعبیرات است و یکی از چالش‌های ترجمه عبارت‌های آن، برگردان کنایات آن به زبان فارسی است؛ زیرا در میان انواع ترجمه‌های معنایی یا ارتباطی که مترجمان برای عبارات کنایاتی به کار برده‌اند، نارسایی‌هایی به چشم می‌خورد که محل تأمل است و جای نقد دارد. در این مقاله به اقتضای مجالی که فراهم است، تعدادی از این قبیل ترجمه‌ها بررسی و در نهایت، پیشنهادهایی ارائه شده است. بدان امید که این تلاش مختصر در آمدی بر بررسی و نقد ترجمه همه کنایات مندرج در نهج البلاغه باشد و بر غنای این بحث بیفزاید.

◀ کلیدواژه‌ها

ترجمه، نهج البلاغه، کنایات، نقد ترجمه.

مقدمه

در زبان ادبی و روزمره تعبیراتی به کار برده می‌شوند که از کنایات به شمار می‌روند؛ زیرا به رغم آنکه در نظر گرفتن معنای حقیقی و موضوع کلمه‌های آن‌ها روا است، به خاطر فقدان قرینه بازدارنده (هاشمی، بی تا، ص ۳۴۶)، معنای لازمی از الفاظ آن‌ها اراده می‌شود. (تفتازانی، بی تا، ص ۱۸۲) تعبیراتی که کلماتش دارای مفهومی فراتر از معنای ظاهری آن‌ها است و تصویرهایی که از خلال این قبیل عبارات پدید می‌آید، سخن را غنی‌تر و زیباتر می‌سازند و بر قدرت نفوذ و اثربخشی آن می‌افزایند، و در سخن سخنران - به گفته فخر رازی - به مثابه یک قلقلک روانی است (ابو سعد، ۱۹۸۷م، ص ۷) که در جان مخاطب تأثیر می‌گذارد. افزون بر این، مواردی از قبیل رعایت جانب ادب، پرهیز از تصریح به چیزی ناپسند و یا کاربرد عبارتی بهنجار برای امری ناگوار و کاربرد عبارتی آموزنده و اخلاقی، از دیگر انگیزه‌های به کار بردن کنایات است، مثلاً برای معرفی شخص بخیل، عبارت «آب از دستش نمی‌چکد.» (یده مقبوضه)؛ برای نزدیکی مرگ کسی، عبارت «آفتابش لب بام است.» (بلغ ساحل الحیاة)؛ برای تعریض به کسی که دیر کرده، عبارت «از سایه خبری نبود.» (أنتعلت المَطیُّ ظلالها)؛ برای کسی که مرده، جمله «به رحمت ایزدی پیوست.» (انتقل إلى جوار ربّه) و برای آن‌که چاپلوسی می‌کند تعبیر «بیس که جلد النمر» را به کار می‌برند.

این گونه تعبیرات از دیرباز در زبان محاوره و روزمره و یا ادبی، رایج و متداول بوده است. چنان‌که در زبان صدر اسلام از جمله قرآن مجید، که به زبان مردم زمان نزول یعنی «لسان عربی مبین» (نحل: ۱۰۳) نازل گشته، کنایاتی به چشم می‌خورد که در زبان آن ایام رایج بود، مانند «یعضُّ الظالم علی یدیه» (نحل: ۲۷)، «یقلب کفیه» (کهف: ۴۲) و اخفض جناحک» (حجر: ۸۸) «تدور أغمیهم» (احزاب: ۱۹) «سقط فی أیدیهم» (انعام: ۱۴۸) «کشف عن ساقیها» (نمل: ۱۰)

پس از قرآن در نهج البلاغه، برترین شاهکار ادبی سده‌های نخست و الگوی بلاغت ادب عربی، نیز این نمونه تعبیرات دیده می‌شود. تعبیراتی مانند «طویت عنها کشحاً» (خ: ۳*)، «شمر من ثوبه» (خ: ۳۲)، «لقد حن قدح کیس منها» (کلام: ۲۸)، «قلبت

لابن عَمَّكَ ظَهَرَ الْمَجْنُ» (ن* ۳۱)، «الْقَيْتُ حَبَلَهَا عَلَى غَارِبِهَا» (خ: ۲)، «هَبَلْتَهُمُ الْهَبُولُ» (خ: ۲۲)، «ضَرَبْتُ أَنْفَ هَذَا الْأَمْرِ وَ عَيْنَهُ» (خ: ۴۳)، گواه بر رواج کاربرد این تعبیرات در آن دوره است. تعبیراتی که در گذر سال‌های متمادی، از حافظان و راویان سخنان امیر مؤمنان (ع)، بی‌آنکه دست‌خوش «نقل به معنی» گردد، منتقل شده است؛ زیرا در کمتر نسخه‌ای شاهد اختلاف در واژگان متن منقول این قبیل تعبیرات هستیم و شارحان و مترجمان نهج‌البلاغه، به نسخه بدل دیگری از این تعبیرات اشاره نکرده‌اند، ولی در ترجمه‌هایی که از کنایات ارائه داده‌اند، اختلافات و احیاناً نارسایی‌هایی وجود دارد که جای نقد دارد.

در این نوشتار، پس از تعریفی مختصر از ترجمه و انواع آن، به نقد ترجمه کنایات در آثار مترجمان فارسی زبان پرداخته می‌شود. البته این بنده هرگز قصد خرده گرفتن بر زحمات گرانسنگ مترجمان، به ویژه استادان بزرگواری چون مرحوم علامه جعفری و مرحوم دکتر شهیدی (ره) را، که افتخار شاگردی در محضرشان داشته‌ام و بر من حق استادی دارند، ندارم.

مفهوم ترجمه

ترجمه بر وزن فَعَلَّكَ در لغت به معنای برگرداندن کلمات و عبارات از یک زبان به زبانی دیگر است (ابن منظور، ۱۳۶۳، ج ۱۲، ص ۲۲۹) و در اصطلاح، به نظر یوجین نایدا (Eugene Nida)، زبان‌شناس برجسته امریکایی، ترجمه بیان دوباره پیامی از زبان مبدأ در قالب نزدیک‌ترین معادل طبیعی آن به زبان مقصد با رعایت معنی در وهله نخست، و رعایت سبک نوشتاری در مرحله دوم است. (شمس‌آبادی، ۱۳۸۱، ص ۲۹)

انواع ترجمه

پیتر نیو مارک، نظریه‌پرداز سرشناس ترجمه، ترجمه را با توجه به نوع متن و هدف از ترجمه، به دو نوع «معنایی» و «ارتباطی» تقسیم کرده است:

- ترجمه معنایی (semantic translation): ترجمه‌ای که معنای دقیق متن مبدأ را با

نزدیک‌ترین ساخت‌های دستوری و معنایی زبان مقصد، منتقل می‌کند.

- ترجمه ارتباطی (communicative translation): ترجمه‌ای که پیام متن مبدأ را با متداول‌ترین کلمات و عبارات و ساخت‌های دستوری به زبان مقصد برمی‌گرداند. (ناظمیان، ۱۳۸۱، ص ۲۵)

تفاوت میان ترجمه ارتباطی و ترجمه معنایی، مبتنی بر تفاوت میان مفهوم پیام (message) و معنی (meaning) است. معنی با محتوا سر و کار دارد، درحالی‌که پیام ناظر بر تأثیر است (صلح جو، ۱۳۷۹ش، ص ۵۱) و از آنجا که در بسیاری از تعبیرات کنایی، واژه‌ها در معنای مجازی و استعاری به کار رفته‌اند، ترجمه عبارات کنایی دقت‌های خاص خود را می‌طلبد.

شیفتگی ایرانیان به سیراب شدن از چشمه‌سار سخنان گهربار امیر مؤمنان، علی ابن ابی طالب (ع)، زمینه‌ساز اهتمام دانشوران فارسی‌زبان به ترجمه نهج البلاغه و آفرینش ترجمه‌هایی شده است که دیرینه‌ترین آن‌ها به حدس آقای جوینی، به دو سده پنجم و ششم هجری بازمی‌گردد. (جوینی، ۱۳۸۵، مقدمه) هرچند مرحوم شهیدی شرح و ترجمه جلال‌الدین حسین بن شرف‌الدین اردبیلی (معاصر شاه اسماعیل صفوی) را کهن‌ترین ترجمه فارسی برمی‌شمارد. (شهیدی، ۱۳۷۰، ص یز)

البته ناگفته نماند که با عنایت به اینکه از آغاز سده ششم در بلاد شیعه‌نشین چون کاشان، نهج البلاغه رواج داشته و آثاری مانند شرح نهج البلاغه از سید ابوالرضا راوندی در سال ۵۱۱ هجری و منهج البراعة فی شرح نهج البلاغه از قطب‌الدین راوندی پیش از سال ۵۷۳ هجری پدید آمده است و زبان فارسی، زبان رایج آن سامان بوده، حدس آقای جوینی بعید نمی‌نماید. ثمره این اهتمام، ترجمه‌هایی است که تعدادش تاکنون به بیش از پنجاه اثر رسیده است. به علاوه، آثاری که در ترجمه بخش‌هایی از این اثر گران‌سنگ فراهم آمده، رقم بالایی را به خود اختصاص داده است. در ترجمه به جا مانده از سده پنجم و ششم هجری، رویکرد مترجم به ترجمه حرفی یا معنایی کنایات است و از متأخرین نیز مرحوم فیض الاسلام و مرحوم علامه محمدتقی جعفری، در اکثر موارد به ترجمه معنایی آن‌ها پرداخته و برخی مانند مرحوم جواد فاضل، مرحوم دکتر شهیدی، عبدالمحمد آیتی، امامی، آشتیانی و

محسن فارسی به ترجمه ارتباطی این قبیل تعبیرات اهتمام ورزیده‌اند. نمونه‌هایی از ترجمه تعبیرات کنایی نهج البلاغه، که از ترجمه‌های در دسترس برگزیده شده و در این نوشتار آمده است، گواه این ادعا می‌باشد.

در سخنان بلیغ امیر مؤمنان، علی(ع)، تعبیرات کنایی فراوانی دیده می‌شود، از جمله «سَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْباً» (خ ۳)، «طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحاً» (خ ۳) «أَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا» (خ ۳)، «سَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِئِهَا» (خ ۳)، «شَقِشِقَةُ هَدْرَتِ» (خ ۲)، «بَعْدَ اللَّيْتِ وَالْأَتَى» (خ ۵)، «أُرْعِدُوا وَ أُرْقُوا» (خ ۹)، «مَنْ تَلَّنَ حَاشِيَتَهُ» (خ ۲۳)، «أَغْضَيْتُ عَلَى الْقَذَى» (خ ۲۶)، «لِلَّهِ أَبُوهُمْ» (خ ۲۷)، «ضَنَّ الزَّنْدُ بِقَدْحِهِ» (خ ۳۵)، «ضَرَبْتُ أَنْفَ هَذَا الْأَمْرِ وَعَيْنَهُ» (خ ۴۳)، «قَلَبْتُ ظَهْرَهُ وَ بَطْنَهُ» (خ ۴۳)، «شُدُّوا عُقْدَ الْمَآزِرِ» (کلام ۲۴۱)، «لَا قَدَحَتْ قَادِحَةَ الْإِحْنِ فِيمَا بَيْنَهُمْ» (خ ۹۱)، «شَمَّرَتْ عَنِ سَاقِ» (خ ۹۳)، «اشْتَدَّتْ شَكِيمَتُهُ» (خ ۱۰۲)، «كَاشَفَتْ عَنِ سَاقِ» (خ ۱۵۱)، «اخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ» (ن ۲۷) و «قَلَبْتُ لِابْنِ عَمِّكَ ظَهْرَ الْمَجْنِّ» (ن ۴۱)

به یقین نقد و بررسی ترجمه‌های همه کنایاتی که در خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار امیر مؤمنان(ع) وارد شده، کاری گسترده می‌طلبد که در مجال این مقاله نیست، ولی طبق قاعده «الْمَيْسُورُ لَا يَسْقُطُ بِالْمَعْسُورِ» و «مَا مَا لَا يُدْرِكُ كَلَّهُ لَا يُتْرَكُ كَلَّهُ» و اینکه «آب دریا را اگر نتوان کشید/ هم به قدر تشنگی باید چشید» برخی از آن‌ها را نقد و بررسی کرده‌ایم، در این جهت، ذیل هر عبارت کنایی، نخست متن ترجمه‌های حرفی یا معنایی سپس ترجمه‌های ارتباطی را نقل نموده، و در آخر به نقد ترجمه‌ها پرداخته‌ایم.

۱. «طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحاً» (خ ۳)

۱-۱. ترجمه‌های حرفی یا معنایی

- پهلوی از آن تهی نمودم. (فیض الاسلام، بی تا، ص ۳۸)
- پهلوی از آن پیچاندم. (شهیدی، ۱۳۷۰، ص ۱۰)
- درنوردیدم از آن تهیگاه را. (خویی، بی تا، ج ۳، ص ۴۶)
- درنوردیدم از آن [خلافت] پهلوی. (جوینی، ۱۳۸۵، ص ۲)

۱-۲. ترجمه‌های مفهومی یا ارتباطی

- دامن از آن آلودگان نادرست دریچیدم. (فاضل، ۱۳۸۲، ص ۴۵)
- دامن خود را از آن دریچیدم [و کنار رفتم]. (امامی، بی تا، ص ۶۵)
- از زیر بار آن شانه خالی کردم. (زمانی، ۱۳۶۷، ص ۲)
- روی از آن گردانیدم. (جعفری، ۱۳۵۷، ج ۲، ص ۴۹ / شیروانی، ۱۳۸۶، ص ۴۶)
- سر را زیر انداختم. (فارسی، ۱۳۶۸، ص ۱۳)
- از آن کناره‌گیری کردم. (دشتی، ۱۳۸۴، ص ۲۹)
- از آن مقام اعراض اجباری نمودم و بدان التفات نکردم. (عمادزاده، ۱۳۶۲، ص ۱۳۲)
- از آن دل برکندم. (افتخارزاده، ۱۳۷۹، ص ۲۵۲)
- از آن چشم پوشیدم و به دیگر سو گشتم و رخ برتافتم. (آیتی، ۱۳۷۹، ص ۴۵)
- شانه از بار خلافت خالی کرده و آن را رها کردم. (اولیایی، بی تا، ص ۳۷)

۱-۳. نقد ترجمه‌ها

کشح، قسمت مابین پهلو تا پشت از کنار ناف را گویند. «طوی کشحه عنی» یعنی با حالت هجرت از من روی گردانید. (ابن منظور، ۱۳۶۳، ج ۱۵، ص ۱۹)، پهلو پیچاند یا با تمام وجود روی گرداند. (بحرانی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۵۵) تأبط شراً گوید:

كَلَانَا طَوَى كَشْحًا عَنِ الْحَيِّ بَعْدَمَا دَخَلْنَا عَلَى كَلَابِهِمْ كُلَّ مَدْخَلٍ

(دیوان تأبط شراً، ۱۴۱۴ق، ص ۱۸۴)

بعد از آنکه از همه سو بر نگهبانان قبیله حمله بردیم، هر دوی ما از آن قبیله روی گردانیدیم.

عروة بن اذینه (۱۳۰ق) گوید:

وَمِنْ أَخِي طَوَى كَشْحًا فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ انْطَوَاءَكَ عَنِّي سَوْفَ يَطْوِينِي

(الاصفهانی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۸، ص ۳۳۳)

چه بسیار برادری که از من روی گردانید و به او گفتم روبرو گرداندن تو موجب می‌شود که من نیز از تو روی برگردانم.

ابن ابی الحدید (۵۸۶-۶۵۶ق) در شرح این کنایه آورده است: «وقتی انسان

گرسنه می شود پهلویش را می بیچاند، همان طور که وقتی سیر می شود پهلویش پر می شود. گویا حضرت می خواهند بفرمایند: من خودم را از خلافت گرسنه قرار دادم و آن را لقمه خویش نساختم.» (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۱۵۱) مغنیه نیز در شرح این جمله آورده است: «جمله طَوَّيْتُ عَنْهَا كَشْحاً عَطْفٌ بِرِجْلِهِ سَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْباً أَسْتُ وَ بِهَ إِيْنِ مَعْنَى اسْتِ كِهْ اَزْ خِلَافَتِ رَوِيْ گِرْدَانْدَمْ وَ بِهْ اَنْ تَوْجِهِيْ نَكْرَدَمْ.» (مغنیه، ۱۹۷۲م، ج ۱، ص ۸۴)

از این رو، ترجمه های معنایی ارائه شده رسا نیست و در بین ترجمه های ارتباطی، عبارت «از زیر بار آن شانه خالی کردم» که در ترجمه آقایان زمانی، فارسی و اولیایی آورده شده، می تواند دارای بار معنایی منفی باشد و پرواضح است که چنین ترجمه ای از کلام امیر مؤمنان (ع) با شخصیت آن ابرمرد تاریخ سنخیت ندارد؛ زیرا زندگی آن حضرت سراسر آکنده از رویدادهایی است که از استقبال آن حضرت از پذیرش بار مسئولیت و خطرپذیری در مواقع حساس و سرنوشت ساز تاریخ اسلام حکایت می کند، پیشوای مقتدری که با توصیف بزذلان بهانه گیر به مردنمایان نامرد و سبک سران همچون عروسان حجله نشین، از فرار آنان از جبهه های نبرد ناله برمی آورد و آنان را نکوهش می کند و می گوید: «يَا أَشْبَاهَ الرَّجَالِ وَ حُلُومَ رِبَّاتِ الْحِجَالِ.» (نهج البلاغه، خ ۲۷) و در خطبه ای با یادآوری پیمان خداوند با آگاهان جامعه و مسئولیت آنان در برابر ستمگران و ستمدیدگان، پذیرش رسمی امر خلافت و رهبری جامعه اسلامی را اعلام می کند و می فرماید: «لَوْ لَا حَضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحِجَّةِ عَلَيَّ وَ جُودُ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ عَلَيَّ الْعُلَمَاءُ أَنْ لَا يُقَارُوا عَلَيَّ كِظَّةَ ظَالِمٍ وَ لَا سَعْبَ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَيَّ غَارِبَهَا...» (همان، خ ۳)

بنابراین، ترجمه های آقایان جعفری، شیروانی، دشتی، عمادزاده، افتخارزاده و آیتی رساتر است.

۲. «أَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَيَّ غَارِبَهَا» (خ ۳)

۱-۲. ترجمه های حرفی یا معنایی

- ریسمان و مهار خلافت را بر دوش آن می انداختم. (فیض الاسلام، بی تا، ص ۴۳)
- افسار مرکب خلافت را روی شانه اش می انداختم و کنار می رفتم. (زمانی،

- بند زمام ریاست و خلافت را بر کوهان اشتران خودسر می‌انداختم. (عمادزاده، ۱۳۶۲، ص ۱۳۶)
- می‌انداختم افسار خلافت را بر کوهان آن. (خویی، بی‌تا، ج ۳، ص ۹۸)
- هر آینه انداختمی این ریسمان خلافت را بر کوهان آن ناقه. (جوینی، ۱۳۸۵، ص ۲۵)
- افسار خلافت را بر گردنش می‌انداختم. (افتخارزاده، ۱۳۷۹، ص ۲۵۶)
- عنان این مرکب خیره‌سر را بر پشتش می‌انداختم. (فاضل، ۱۳۸۲، ص ۴۶)
- دهنه شتر حکومت را بر کوهانش می‌افکندم. (شیروانی، ۱۳۸۶، ص ۴۹)
- مهار این زمامداری را به دوشش انداختم. (جعفری، ۱۳۵۷، ج ۲، ص ۲۵۹)
- افسار این شتر خلافت را روی کوهانش می‌انداختم. (اولیایی، بی‌تا، ص ۳۹)

۲-۲. ترجمه‌های مفهومی یا ارتباطی

- رشته این کار از دست می‌گذاشتم. (شهیدی، ۱۳۷۰، ص ۱۱)
- مهار شتر خلافت را رها می‌ساختم و از آن صرف‌نظر می‌کردم. (امامی، بی‌تا، ص ۶۹)
- زمام امور را رها می‌ساختم. (فارسی، ۱۳۶۸، ص ۱۶)
- افسارش را بر گردنش می‌افکندم و رهایش می‌کردم. (آیتی، ۱۳۷۹، ص ۴۹)
- مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداختم، رهایش می‌ساختم. (دشتی، ۱۳۸۴، ص ۳۱)

۲-۳. نقد ترجمه‌ها

اصل تعبیر «القیث الحبل علی الغارب» از آنجاست که هرگاه عرب شتر خود را برای چریدن رها می‌کرد، افسارش را رها شده نمی‌گذاشت که مانع چریدن وی شود، بلکه آن را روی دوشش می‌انداخت. پس از آن، برای موردی به کار رفت که کسی را رها کرده و از او روی گردانند و می‌گویند: «قَد تَرَكَتُ حَبْلَ فُلَانٍ عَلٰی غَارِبِهِ» یعنی او را آزاد گذاشتم تا هر کاری می‌خواهد بکند، بی‌آنکه پای‌بندی داشته باشد. (ابوسعبد، ۱۹۸۷م، ص ۷)، «أَلْقَى حَبْلَ فُلَانٍ عَلٰی غَارِبِهِ: أَيْ تَرَكَهُ هَمَلًا يَسْرَحُ حَيْثُ يَشَاءُ مِنْ غَيْرِ وَاذِعٍ وَلَا مَانِعٍ» (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۲۰۳) یعنی وی را به خود و انهاد تا آزادانه بدون هیچ مانعی بگردد.

عرب جاهلی به هنگام طلاق زن خویش به وی می گفت: «حَبْلُکِ عَلِی غَارِبِک» یعنی راحت را باز گذاشتم، هر جا می خواهی برو. (ابن منظور، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۶۴۴)
نمر بن تولب (متوفای ۱۴۱ق) (شاعر مخضرم) گوید:

فَلَمَّا عَصَيْتُ الْعَادِلِينَ فَلَمْ أُطِعْ مَقَالَتْهُمْ أَلْقُوا عَلِی غَارِبِی حَبْلِی
(ابوسعبد، ۱۹۸۷م، ص ۳۹)

وقتی از سرزنشگران سرپیچی نموده و از گفته آنها پیروی نکردم، مرا به حال خود وا نهادند.

در سخنان گوهرین امام علی (ع) تعبیر «أَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلِی غَارِبَهَا» استعاره مکنیه است و «خلافت» یا «امت» مشبه و «ناقه» مشبه به و «القای حبل»، که مربوط به ناقه و از لوازم مشبه به است، برای مشبه یعنی خلافت یا امت اثبات شده است، گویا امام علی (ع) این کنایه را آورده است تا اعلام کند که اگر در برابر پیمان الهی مسئول نبود، امر خلافت را رها ساخته و آن را همچون آغازش به خود وانهاده بود. (بحرانی، ۱۳۸۱ق، ج ۱، ص ۲۶۸)

بنابر آنچه گذشت، در بین ترجمه‌هایی که آوردیم، ترجمه معنایی آقای شیروانی دقیق نیست؛ زیرا کلمه «حبل» را به «دهنه» ترجمه کرده است. گذشته از این، تعبیر «دهنه شتر حکومت را بر کوهانش می افکندم» در زبان عرب رایج نیست. و ترجمه ارتباطی آقای فارسی (زمام امور را رها کردم) نیز با شاکله شخصیتی امیر مؤمنان (ع) سازگاری ندارد. از این رو، ترجمه‌های ارتباطی آقایان دشتی و آیتی از دقت بیشتری برخوردارند و مناسب تر می باشند.

۳. «سَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسٍ أَوْلَهَا» (خ ۳)

۱-۳. ترجمه‌های حرفی یا معنایی

- آب می دادم آخر خلافت را به کاسه اول آن. (فیض الاسلام، بی تا، ص ۴۳)
- و با همان ظرفی که درخت خلافت را اول آب دادم (خانه نشستم)، اکنون هم آب می دادم. (زمانی، ۱۳۶۷، ص ۳۲)
- انجام آن را مانند آغازش با پیاله بی اعتنایی سیراب می کردم. (جعفری، ۱۳۵۷،

ج ۲، ص ۲۹۵)

- پایانش را با جام آغازش یک جا در آب می انداختم. (فارسی، ۱۳۶۸، ص ۱۶)
- هرآینه سیراب می کردم آخر خلافت را با جام اول آن. (خویی، بی تا، ج ۳، ص ۹۸)
- و آخر آن را با جام آغازش سیراب می کردم. (امامی، بی تا، ص ۶۹)
- آب می دادمی آخر آن را به کاسه اول آن. (اولیایی، بی تا، ص ۲۴)
- پایان آن را همچون آغازش با پیاله تهی سیراب می کردم. (شیروانی، ۱۳۸۶، ص ۴۹)

- این آب خلافت را به کاسه اولش می ریختم. (اولیایی، بی تا، ص ۴۰)
- و آخر خلافت را به کاسه اول آن سیراب می کردم. (دشتی، ۱۳۸۴، ص ۳۲)

۲-۳. ترجمه‌های مفهومی یا ارتباطی

- از خیر آخرش چون اولش می گذشتم. (افتخارزاده، ۱۳۷۹، ص ۲۵۶)
- و در پایان با آن همان می کردم که در آغاز کرده بودم. (آیتی، ۱۳۷۹، ص ۴۹)
- همانند دنیا طلاقش می دادم. (فاضل، ۱۳۸۲، ص ۴۶)
- پایانش را چون آغازش می انگاشتم. (شهیدی، ۱۳۷۰، ص ۱۱)
- چون گذشته می گذراندم و به دست همان‌ها می دادم که زمام اول آن را گرفتند و چون کاسه شربت به دست همکاران خود دست به دست می دادند. (عماد زاده، ۱۳۶۲، ص ۱۳۷)

۳-۳. نقد ترجمه‌ها

در زبان عربی واژه «کأس» به معنای ظرف پر از شراب است و برخی آن را به معنای خود شراب می دانند. (ابن منظور، ۱۳۶۳، ج ۶، ص ۱۸۹) به عبارت دیگر، با ذکر محل، اراده حال می کنند. اعشی می گوید:

و كأسٍ كعینِ الدّیك باكرتُ حدّها
بفتیانِ صدقِ والنّاقسِ تُضربُ
(دیوان الاعشی، ۱۴۱۰ق، ص ۱۵)

بامدادان درحالی که بر ناقوس‌ها می‌کوبیدند، با جوانانی راستین به سوی شرابی به زلالی چشم خروس رفتم.
در جمله «سقیة آخرها بکأس اولها»، کلمه «سقیة» استعاره تخیلیه است و مشبه آن، «خلافت» و مشبه‌به چیزی یا زمینی است که با جام سیرابش کنند، تو گویی حضرت با ضمیر «ها» خلافت را به آن چیز یا کس تشبیه کرده و استعاره مکنیه آورده است و به عنوان قرینه، یکی از لوازم مشبه یعنی کأس را برای خلافت اثبات کرده است. منظور امام از کاربرد این جمله آن است که مردم را در گمراهی و سردرگمی نخست که مانند سرمستی از شراب بود و بر اثر پیروی از جریان‌های انحرافی نخستین پیش آمده بود (ابن میثم، ۱۳۸۱ق، ج ۱، ص ۲۶۸) رها و امر خلافت را همانند قبل طرد (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۲۰۳) و آن را چون روز آغازینش رها می‌کردم. (خویی، بی‌تا، ج ۳، ص ۹۶)
با توجه به توضیحات فوق، التزام به ترجمه معنایی روا نیست. از این رو، ترجمه‌های معنایی مذکور به ویژه ترجمه‌های آقای فارسی و شیروانی و جوینی جای تأمل دارد و در بین ترجمه‌های ارتباطی ترجمه آقای آیتی رساتر می‌باشد.

۴. «شَقِشَقَةُ هَدَرَت» (خ ۳)

۴-۱. ترجمه‌های حرفی یا معنایی

- شقشقه شتری بود که صدا کرد و باز در جای خود قرار گرفت. (فیض الاسلام، بی‌تا، ص ۴۵)
- این مانند شقشقه شتر بود که نزد هیجان نفس و اشتعال آن با صوت و غرییدن بیرون آمد. (خویی، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۰۲)
- شقشقه‌ای بود که با هیجان برآمد. (جعفری، ۱۳۵۷، ج ۲، ص ۲۹۶)
- شتر خشمگین را آن پاره گوشت از دهان جوشیدن گرفت و سپس به جای خود بازگشت. (آیتی، ۱۳۷۹، ص ۴۹)
- آن شقشقه و جوش و خروشی بود که از دل برآمد و سپس فرو نشست و هدر رفت. (فارسی، ۱۳۶۸، ص ۱۶)

۲-۴. ترجمه‌های مفهومی یا ارتباطی

- شعله غم بود که سرکشید. (شهیدی، ۱۳۷۰، ص ۱۱)
 - ناله دردناکی بود که از روی احساسات بیرون ریخت. (زمانی، ۱۳۶۷، ص ۳۷)
 - هیجان نفس بود که برآمد. (عمادزاده، ۱۳۶۲، ص ۱۳۷)
 - این سختی و دشواری‌ای بود که آواز کرد، پس آرام گرفت. (جوینی، ۱۳۸۵، ص ۲۳)
 - غمبادی بود که اوج گرفت و سپس فرو نشست. (افتخارزاده، ۱۳۷۹، ص ۲۵۶)
 - شعله‌ای از آتش دل بود. (امامی، بی‌تا، ص ۶۹)
 - این آتش درونی بود که زبانه کشید و سپس فروکش کرد. (شیروانی، ۱۳۸۶، ص ۴۹)
 - شعله‌ای از آتش بود، زبانه کشید و فرونشست. (دشتی، ۱۳۸۴، ص ۳۲)
- مرحوم جواد فاضل و اولیایی ترجمه این تعبیر را فرو گذاشته‌اند.

۳-۴. نقد ترجمه‌ها

شششقه، شش ماندی است که شتر در وقت هیجان و مستی از دهان بیرون آرد. عرب، سخنران زبان‌آور و فصیح را به چنین شتری تشبیه کرده، وی را «ذو شششقه» نامد. (ابن منظور، ۱۳۶۳، ج ۱۰، ص ۱۸۵) واژه «هدرت» از هدیر به معنای غرغره، یعنی صدای شتر در گلوی اوست. (همو، ج ۵، ص ۲۵۸) از این رو، کاربرد «شششقه» هدرت» برای انسان یک استعاره مکنیه تخیلیه می‌باشد. در این استعاره، سخن سخنران مشبه و پاره گوشت دهان شتر، مشبه به و جامع آن حالت برخاسته از سوز و گداز درونی است. شریف رضی (۳۵۵-۴۳۵ق) گوید:

نَجْرٌ مَا شَتَّ مِنْ لِسَانِ فَتَى إِنَّ هَدْرَتَ سَاعَةَ شَقَاشِقُنَا
(رضی، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۵۳۱)

اگر لحظه‌ای سوز و گداز درونی ما بجوشد، آنچه را بخواهی، از زبان یک جوان بر زبان آوریم.

ناصری یازجی (۱۲۱۵-۱۲۸۸ق) گوید:

و فی الشعراء مَنْ فی کلِّ وادٍ إذا هَدَرَتْ شَقِشَقُهُ يَهِيمُ
(ناصریف یازجی، ۱۹۸۳م، ص ۴۰۰)

در بین شاعران، کسانی هستند که اگر به خروش آیند، از خود بی خود می‌وند. امیر مؤمنان(ع)، با تعبیر کنایی «شَقِشَقَةُ هَدَرَتْ» در مقام توصیف اندوه و هیجان و سوز و گداز درونی خود برآمده است، ولی در ترجمه‌های معنایی بیشتر به معنای واژه‌های «شَقِشَقَه» و «هدرت» اکتفا کرده و مفهوم کنایی این عبارت را که بسیار فراتر از معنای حرفی واژه‌هاست، نادیده گرفته‌اند. از این رو، ترجمه‌های ارتباطی از قبیل «شعله غم بود که سرکشید» (شهیدی، ۱۳۷۰، ص ۱۱) و «این آتش درونی بود که زبانه کشید» (شیروانی، ۱۳۸۶، ص ۴۹) بیشتر با سیاق عبارت و منظور گوینده مطابقت دارد و رساتر از ترجمه‌های حرفی و معنایی است.

۵. «بَعْدَ اللَّتِيَا وَ اللَّتِيَا» (خ ۵)

۱-۵. ترجمه‌های حرفی یا معنایی

- پس از آن همه داستان‌های کوچک و بزرگ که از من دیده‌اند. (زمانی، ۱۳۶۷، ص ۴۰)

- پس از زحمت خُرد و بزرگ. (جوینی، ۱۳۸۵، ص ۲۸)

- پس از آن همه رنج و شکنجه‌های بزرگ و کوچک. (افتخارزاده، ۱۳۷۹، ص ۲۳۱)

۲-۵. ترجمه‌های مفهومی یا ارتباطی

- پس از آن همه پیش آمده‌های سهمگین و پی در پی. (فیض الاسلام، بی‌تا، ص ۴۹)

- پس از آن همه ستیز و جنگیدن. (شهیدی، ۱۳۷۰، ص ۱۳)

- پس از تن دادن به آن همه مخاطرات و تکاپو در کارزارها. (جعفری، ۱۳۵۷،

ج ۳، ص ۷۸)

- حقیقت نه این است و نه آن. (فارسی، ۱۳۶۸، ص ۱۸)

درآمدی در نقد ترجمه‌های کنایاتی از نهج البلاغه □ ۱۹۳

- بعد از این داهیة عظیم و مصیبت کبری و تعاقب شداید بسیار و ملاقات سختی‌های بی‌شمار. (خویی، بی تا، ج ۳، ص ۱۲۴)
 - آیا پس از آن همه جانبازی در عرصه پیکار... (آیتی، ۱۳۷۹، ص ۵۳)
 - پس از آن همه جنگ‌ها و حوادث... (امامی، بی تا، ص ۷۳۹)
 - بعد از آن همه جهاد و پیکار در میدان‌های جنگ... (شیروانی، ۱۳۸۶، ص ۵۲)
 - با آن همه مهلکه‌ها... (اولیایی، بی تا، ص ۴۴)
- عمادزاده آن را ترجمه نکرده است.

۳-۵. نقد ترجمه‌ها

«اللّتی» اسم موصول و مصغّر غیر قیاسی «الّتی» است. در مقام توصیف گرفتاری سهمگین از باب تشبیه گرفتاری و بلای سخت به مار، واژه اللّتی را می‌آورند؛ زیرا طبیعت پیکر مار چنان است که هرگاه زهرش زیاد شود کوچک می‌گردد؛ چرا که زهر جسم مار را می‌خورد. از این رو، «اللّتی» به معنای گرفتاری بزرگ و «الّتی» به معنای گرفتاری کوچک است. برخی گویند ریشه این اصطلاح از آنجاست که مردی از قبیله «جدیس»* با زنی قدکوتاه ازدواج کرد، از وی سختی و مرارت بسیار دید و همواره از وی با صیغه مصغّر «اللّتی» یاد می‌کرد، سپس زنی قدبلند را به همسری برگزید، از او نیز دوچندان سختی دید. از این رو گفت: «بعد اللّتی والّتی لا أتزوَّجُ أبداً» (ابوسعبد، ۱۹۸۷م، ص ۵۲)

عجاج (م ۹۰ق) این تعبیر را در شعرش آورده است و می‌گوید:

دافعَ عَنِّي بِنُقَيْرِ مَوْتَتِي
بَعْدَ اللَّتِيَا وَاللّتِيَا وَالَّتِي

(همانجا)

بعد از آن گرفتاری‌ها و سختی‌های بسیار با یک چیز اندک مرگ را از من دور کرد.

* جدیس بن ارم، جد قدیم جاهلی عرب عاربه است که منازل آنان در یمامه یا بحرین کنونی بود و جنگ مشهوری با قبیله طسم داشتند که به نابودی هر دو قبیله انجامید. (زرکلی، ۱۸۶۸م، ج ۱،

با توجه به سابقه این تعبیر، و توجه به اینکه واژه اللَّتِيَا در این کنایه به گرفتاری بزرگ اشاره دارد، در میان ترجمه‌های حرفی، ترجمه آقای زمانی و جوینی به این دلیل که واژه مصغَر «اللَّتِيَا» را به گرفتاری کوچک یا خرد ترجمه کرده‌اند، نادرست است و ترجمه آقای افتخارزاده که در آن به مورد کاربرد واژه مصغَر «اللَّتِيَا» توجه شده است، دقیق‌تر است و در ترجمه‌های ارتباطی نیز ترجمه منتخب در شرح آقای خوبی رساتر است. ضمن آنکه ترجمه آقای فارسی (حقیقت نه این است نه آن) نادرست است.

۶. «أرعدُوا و أبرقُوا» (خ ۹)

۱-۶. ترجمه‌های حرفی یا معنایی

- مانند رعد صدا کرده و مثل برق درخشیدند. (فیض الاسلام، بی تا، ص ۵۲)
 - چون برق درخشیدند و چون تندر خروشیدند. (شهیدی، ۱۳۷۰، ص ۱۴)
 - مانند رعد در تهدید می‌گریید و مانند برق در بیم دادن می‌جهید. (عمادزاده، ۱۳۶۲، ص ۱۴۴)
 - مانند رعد در تهدید می‌غرند و مانند برق در توعید می‌جهند. (خوبی، بی تا، ج ۳، ص ۱۴۱)
 - رعد و برقی نشان دادند. (امامی، بی تا، ص ۷۷)
 - رعد و برق به راه انداختند. (شیروانی، ۱۳۸۶، ص ۵۴)
 - مانند رعد و برق در ترساندن غریبند و همه کارشان قیل و قال بوده است. (اولیایی، بی تا، ص ۴۸)
 - رعد و برق‌ها به راه انداختند. (جعفری، ۱۳۵۷، ج ۳، ص ۱۷۶)
 - چون سیه ابر غریبند و چون آذرخش درخشیدند. (افتخارزاده، ۱۳۷۹، ص ۳۰۰)
 - همانند تندر خروشیدند و چون آذرخش شعله افکندند. (آیتی، ۱۳۷۹، ص ۵۵)
- #### ۲-۶. ترجمه‌های مفهومی یا ارتباطی
- جولان می‌دهند و تهدید می‌کنند. (زمانی، ۱۳۶۷، ص ۴۴)

درآمدی در نقد ترجمه‌های کنایاتی از نهج البلاغه □ ۱۹۵

- سر و صدا به پا ساختند و به تهدید پرداختند. (فارسی، ۱۳۶۸، ص ۱۸)

- بلرزانیدند و بترسانیدند. (جوینی، ۱۳۸۵، ص ۳۱)

۳-۶. نقد ترجمه‌ها

واژگان «یبرق و یبرعد» برای درخشیدن و غرش ابر به کار می‌رود. ابن عربی گوید:

رَفَّتْ حَوَاشِيهَا وَ رَقَّ نَسِيمُهَا فَالْغَيْمُ يَبْرُقُ وَ الْعَمَامَةُ تَرْعَدُ

(ابن عربی، ۱۴۰۱ق، ص ۱۱۳)

اطراف آن بوستان لطیف گشت و نسیم نرم نرمک می‌وزید و ابرها آذرخش خود را پراکنده و غرش به راه انداخته بودند. تعبیر «فَلانٌ يَبْرُقُ وَ يُرْعَدُ» استعاره مکنیه تخیلیه مرشحه است؛ بدین صورت که فرد تهدید کننده به ابر خروشان تشبیه شده و با کلمات رعد و برق که از لوازم مشابه می‌باشند، ترشح شده است. منظورشان این است که بیم می‌دهد و تهدید می‌کند.

کمیت زید اسدی (م ۱۲۶ق) گوید:

أَبْرُقُ وَ أَرْعَدُ يَا يَزِيدُ — دُ فَمَا وَعَيْدُكَ لِي بَضَائِرُ

(ابو سعد، ۱۹۸۷م، ص ۱۹)

ای یزید هرچه می‌خواهی بیم بده و تهدید کن که هشدارهایت به من آسیبی نمی‌رساند. با توجه به شواهدی که آوردیم، منظور از کنایات «أَرْعَدَ وَ أَبْرَقَ» عرض اندام و بیم دادن و تهدید است و از آنجا که کنایات فارسی ارائه شده در ترجمه‌های معنایی نیز همین مفهوم را می‌رسانند، هر یک از این ترجمه‌ها و یا ترجمه‌های ارتباطی ارائه شده، رسایی خاص خود را دارند؛ هرچند ترجمه‌های ارتباطی مذکور صراحت بیشتری دارند.

۷. «هَبَلَتْهُمُ الْهَبُولُ» (خ ۲۲)

۷-۱. ترجمه‌های حرفی یا معنایی

- مادرشان به عزایشان بنشینند. (فیض الاسلام، بی‌تا، ص ۷۳ / فارسی، ۱۳۶۸،

ص ۳۰ / شیروانی، ۱۳۸۶، ص ۶۶)

- بی‌فرزند باد مادر ایشان و در ماتم ایشان گریه کنند زن‌های گریه کننده. (خویی، ج ۳، ص ۲۷۵)

- مادرشان به عزایشان بنشینند و زنان به ماتمشان برخیزند. (عمادزاده، ۱۳۶۲، ص ۱۶۸)

- مادرشان را فرزند مباد. (جوینی، ۱۳۸۵، ص ۵۰)

- خدای مرگشان دهد. (افتخارزاده، ۱۳۷۹، ص ۲۹۰)

- سوگواران در سوگشان بگریند. (امامی، بی تا، ص ۹۷)

- مادرانشان در سوگشان بگریند. (آیتی، ۱۳۷۹، ص ۷۳)

- مادرشان به مرگشان گریه کند. (اولیایی، بی تا، ص ۷۲)

۲-۷. ترجمه‌های مفهومی یا ارتباطی

- شگفتا! (شهیدی، ۱۳۷۰، ص ۲۲ / جعفری، ۱۳۵۷، ج ۴، ص ۱۵)

۳-۷. نقد ترجمه‌ها

«هَبْل» در لغت به معنای داغ دیدن است و به زن داغ دیده «هَبُول» گویند. (ابن منظور، ج ۱۱، ص ۶۸۶)
خنساء گوید:

أَسْأَلُ كُلَّ وَاهِلَةٍ هَبُولٍ بِرَأَاهَا الدَّهْرُ كَالْعَظْمِ الْمَهْيُضِ
(دیوان خنساء، بی تا، ص ۸۹)

همواره از هر زن سراسیمه و داغ‌دیده که روزگار وی را همانند استخوان شکسته، لاغر ساخته است جويا می‌شوم.

تعبیر «هَبْلته أمه» در اصل به معنای تَكَلَّته أمه (مادرش به عزایش بنشیند) بود، ولی بعداً در معنای ستایش و تعجب به کار رفته است. (ابن منظور، ۱۳۶۳، ج ۱۱، ص ۶۸۶) در این معنی ابوالأسود دوئلی گوید:

يَسْأَلُ النَّاسَ وَ لَا يُعْطِيهِمْ هَبْلْتَهُ أُمَّهُ مَا أَجْشَعَهُ
(دیوان ابوالأسود، ۱۴۰۲، ص ۸۳)

درآمدی در نقد ترجمه‌های کنایاتی از نهج البلاغه □ ۱۹۷

از مردم چیزی را می‌خواهد ولی خودش چیزی نمی‌بخشد. شگفتا چه انسان آزمندی است!

با توجه به سابقه کاربری تعبیر «هَبَلْتَهُمُ الْهَبُولُ»، که در معنای شگفتی به کار می‌رود، در میان ترجمه‌هایی که برای این تعبیر آورده‌اند، ترجمه‌های ارتباطی (شگفتا) از آقایان شهیدی (شهیدی، ۱۳۷۰، ص ۳۳) و جعفری (جعفری، ۱۳۵۷، ج ۴، ص ۱۵) رساست.

۸. «الله ابوهم» (خ ۲۷)

۸-۱. ترجمه‌های حرفی یا معنایی

- خدا پدرانشان را بیامرزد. (فیض الاسلام، بی تا، ص ۸۹)
- خدا پدرانشان را مزد دهد. (شهیدی، ۱۳۷۰، ص ۲۸ / شیروانی، ۱۳۸۶، ص ۷۴)
- خدا پدرشان را حفظ کند. (جعفری، ۱۳۵۷، ج ۴، ص ۲۶۰)
- رحمت خدا بر آنان باد که چه قضاوتی کردند. (عماد زاده، ۱۳۶۲، ص ۱۸۳)
- خدا رحمتشان کند. (اولیایی، بی تا، ص ۸۸)
- خدا نگهدار باد پدر ایشان را. (خویی، بی تا، ج ۳، ص ۳۵۴)
- خدا خیرشان دهد. (امامی، بی تا، ص ۱۱۱)

۸-۲. ترجمه‌های مفهومی یا ارتباطی

- بسیار جای تعجب است. (زمانی، ۱۳۶۷، ص ۷۴)
 - زهی گستاخی. (فارسی، ۱۳۶۸، ص ۳۸)
 - ای عجب از ایشان. (جوینی، ۱۳۸۵، ص ۶۲)
- آقای افتخارزاده آن را ترجمه نکرده است.

۸-۳. نقد ترجمه‌ها

در زبان عربی برای بیان تعجب، دو شیوه قیاسی و سماعی وجود دارد و در سبک سماعی برخی از ترکیب‌ها که در ظاهر و معنای لفظی مفهوم تعجب ندارند، به

اعتبار قرینه (بدیع، ج ۱، ص ۴۳۱) دارای مفهوم تعجب هستند، مانند ترکیب‌های «یا تُری»، «تُكَلِّتُکَ أُمُّکَ»، «للهِ ذَرُّهُ» و «للهِ أُمُّکَ».

فرزدق گوید:

یا آل تَمِیمَ أَلَا لِلَّهِ أُمُّکُمْ لَقَدْ رُمِیتُمْ بِإِحْدَى الْمُصَمِّلاتِ
(دیوان فرزدق، ۱۴۰۷ق، ص ۹۹)

ای تمیمیان شگفتا از شما! به راستی که به یکی از مصیبت‌ها گرفتار شده‌اید. و از جمله این ترکیب‌ها تعبیر «لله أبوه» است که در معنای تعجب و شگفتی به کار می‌رود. از این رو، در بین ترجمه‌های معنایی و ارتباطی که در ذیل عبارت «لله أبوه» آورده‌اند، ترجمه‌های ارتباطی مانند آنچه آقای زمانی و آقای فارسی آورده‌اند، مناسب‌تر و رساتر است.

۸. «ضَنَّ الزَّئِدُ بِقَدْحِهِ» (خ ۳۵)

۱-۸. ترجمه‌های حرفی یا معنایی

- آتش‌زنه از آتش دادن بخل ورزید. (فیض الاسلام، ص ۱۰۸)
- آتش‌زنه در افروختن بخیلی کرد. (مثل: حلوا رنج دهان) (شهیدی، ۱۳۷۰، ص ۳۶)
- آتش هم در سوزاندن بخل ورزید. (زمانی، ۱۳۶۷، ص ۸۹)
- آتش‌زنه از بیرون آوردن شراره امتناع ورزید. (جعفری، ۱۳۵۷، ج ۹، ص ۴۴)
- بخل کرد چوب به آتش‌زنه خود. (جوینی، ۱۳۸۵، ص ۷۶)
- آتش‌زنه از فروزشش بازماند. (پاورقی: ضرب‌المثل است، رهنما از راهنمایی بازماند.) (افتخارزاده، ۱۳۷۹، ص ۳۵۷)
- آتش‌زنه در افروختن آتش بخل ورزید. (آیتی، ۱۳۷۹، ص ۱۰۱ / شیروانی، ۱۳۸۶، ص ۸۶)

۲-۸. ترجمه‌های مفهومی یا ارتباطی

- ناگزیر اختیارم را به شما سپردم. (فارسی، ۱۳۶۸، ص ۴۶)
- از پند و اندرز خودداری نمود. (امامی، بی‌تا، ص ۱۲۹)

- مرا از اصرار پند و اندرز ساکت نمودید. (عمادزاده، ۱۳۶۲، ص ۱۵۳)
آقای اولیایی این تعبیر را ترجمه نکرده است.

۸-۳. نقد ترجمه‌ها

«ضَنَّ الزَّند بَقَدْحِهِ» یک مثل است و در مورد کسی به کار می‌رود که برای آرای خویش پذیرنده و حَق‌شناسی نیابد، امام علی (ع) با این مثل خویش را به سنگ چخماقی تشبیه کرده است که آتشی بر نمی‌افروزد و به دلیل عصیان و سرپیچی‌هایی که صورت می‌گرفت از ارائه اندیشه و اندرز دست کشیده است. وی در ادامه سخنان خویش با اشاره به ماجرای قصیر، وزیر جذیمة بن ابرش، نسبت به آینده تَمَرّد و عصیانگری هشدار می‌دهد. از این رو، در میان ترجمه‌های مذکور، هر یک از ترجمه‌های ارتباطی به یکی از مصادیق این مثل اشاره دارد، ولی ترجمه‌های معنایی از قبیل «آتش‌زنه در افروختن آتش، بخل ورزید»، که صورت کنایی هم دارند و توسط آقایان فیض الاسلام، شهیدی، آیتی و شیروانی ارائه شده، رساتر است.

۹. «ضَرَبْتُ أَنْفَ هَذَا الْأَمْرِ وَ عَيْنَهُ» (خ ۴۳)

۹-۱. ترجمه‌های حرفی یا معنایی

- من بینی و چشم این امر را زدم. (جعفری، ۱۳۵۷، ج ۹، ص ۲۹۴)
- بینی و چشم، پشت و شکم این حادثه را زیر و رو کردم. (زمانی، ۱۳۶۷، ص ۹۹)
- به درستی که بزدم بینی این کار را و چشم او. (جوینی، ۱۳۸۵، ص ۸۸)

۹-۲. ترجمه‌های مفهومی یا ارتباطی

- همه طرف این کار را پائیدم. (فیض الاسلام، بی‌تا، ص ۱۲۱)
- این کار را نیک سنجیدم. (شهیدی، ۱۳۷۰، ص ۴۰)
- چند و چون این کار را خوب بررسی نموده. (افتخارزاده، ۱۳۷۹، ص ۳۳۳)
- من همه جوانب این کار را بررسی‌ام. (آیتی، ۱۳۷۹، ص ۱۰۹)
- من بارها این موضوع (مناسبات خود با دستگاه جَبَّار معاویه) را بررسی کرده‌ام. (امامی، بی‌تا، ص ۱۳۷)

- من همه جوانب این کار را سنجیدم. (شیروانی، ۱۳۸۶، ص ۴۳)
 - من صورت دیگر این پیکار را سنجیده‌ام و چشم و گوش و پشت و بینی آن را به دقت بررسی کرده‌ام. (عمادزاده، ۱۳۶۲، ص ۲۱۶)
- اولیایی این تعبیر را ترجمه نکرده است.

۹-۳. نقد ترجمه‌ها

معنای حقیقی «ضرب» زدن است؛ اما در هر ترکیب کنایی از روی ذکر لازم و اراده ملزوم معنای ویژه‌ای دارد، به عبارتی دیگر، این واژه از کلماتی است که در کنایات، معنای حقیقی خود را از دست می‌دهد و معانی متفاوتی می‌گیرد. برای مثال «ضرب الخیمه» به معنای کوبیدن میخ‌های خیمه و برافراشتن خیمه است و «ضرب صفح» به معنای چیزی را به ناگاه به سوی گرداندن و پرتاب کردن می‌باشد، «ضرب أحماس و أسداس» به معنای زیر و رو کردن امور است و گویا از شمردن پول‌ها و روی هم زدن سکه‌ها گرفته شده است. حتی ترکیب «ضرب أنفه» نیز به معنای شکست دادن، شکستن غرور کسی و معادل عبارت اصطلاحی فارسی «به خاک مالیدن بینی» است.

نابغه ذبیانی گوید:

و هُم ضَرَبُوا أَنْفَ الْقَزَارِيِّ بَعْدَ مَا أَتَاهُمْ بِمَعْقُودٍ مِنَ الْأَمْرِ قَاهِرٍ
(دیوان النابغه، ۱۴۲۲ق، ص ۶۲)

اینها بینی آن مرد قزاری را بعد از آنکه با تصمیمی قاطع به سراغشان آمد، به خاک مالیدند.

اوس بن حجر گوید:

يَجُودُ وَيُعْطَى الْمَالَ مِنْ غَيْرِ ضِيَّةٍ وَ يَضْرِبُ أَنْفَ الْأَبْلِخِ الْمُتَغَشِّمِ
(دیوان اوس بن حجر، ۱۴۲۲ق، ص ۱۱۸)

وی می‌بخشاید و بدون هیچ خستی می‌بخشد و بینی آن مرد مغرور ستمگر را به خاک می‌مالد (غرورش را در هم می‌شکند).

و ضرب المثل «ضرب وجه الأمر و عینه» را در مورد کسی به کار می‌برند که از

روی تدبیر درست، امور را بررسی و زیر و رو می‌کند. (میدانی، ج ۱، ص ۴۲۰)

در قرآن مجید نیز از این دست تعبيرات کنایبی آمده است: «ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةُ» (بقره: ۶۱)؛ خیمه ذلت بر سر آنها زده شد که کنایه نسبت است؛ «إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ» (مائده: ۱۰۶)؛ چون به سفر روید؛ «فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا» (کهف: ۱۱)؛ چند سالی در کهف مانع شنیدن آنها شدیم.

جمله «ضَرَبْتُ أَنْفَ هَذَا الْأَمْرِ وَ عَيْنَهُ» نیز چنین حکمی دارد و کنایه از نگاه خریدارانه و تحقیق کردن است، مثل کسی که شتر یا اسبی می‌خرد، اول دست به پشت و پوزه و پیشانی و فک او می‌زند تا از سلامت او مطمئن شود. از این رو، ترجمه این کنایه به عباراتی از قبیل «من بینی و چشم این امر را زدم» یا «به درستی که بزدم بینی این کار را و چشم او» مطابق مراد و منظور سخن امام نیست و ترجمه درستی نمی‌باشد و ترجمه‌های ارتباطی ارائه شده مناسب‌ترین ترجمه‌ها است. البته ترجمه آقای عمادزاده (من صورت دیگر این پیکار را سنجیده‌ام، چشم و گوش و پشت و بینی آن را به دقت بررسی کرده‌ام) چندان دقیق نیست.

نتیجه

از نمونه‌هایی که آورده شد، معلوم می‌گردد که اکثر مترجمان برای ترجمه کنایات به یک شیوه مشخص ترجمه حرفی یا ارتباطی ملتزم نبوده‌اند؛ زیرا ترجمه‌هایی که ارائه کرده‌اند، فاقد همگونی و یک‌نواختی است. برای نمونه، مرحوم مصطفی زمانی تعبیر «طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا» را ارتباطی ترجمه کرده، تعبیر «شَقِشِقَةُ هَدْرَتٍ» را معنایی و تعبیرات «سَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسٍ أَوْلَهَا» و «أَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا» را به گونه‌ای آمیخته از ترجمه معنایی و ارتباطی ترجمه کرده است. مرحوم علامه جعفری نیز عبارت «ضَرَبْتُ أَنْفَ هَذَا الْأَمْرِ وَ عَيْنَهُ» را حرفی ترجمه کرده است، ولی در بسیاری از موارد دیگر، رویکرد وی ترجمه ارتباطی است. همچنین آقای آیتی به ترجمه ارتباطی توجه دارد؛ هرچند وی عبارت «ضَنَّ الزَّنْدُ بِقَدْحِهِ» را معنایی ترجمه کرده است. در ترجمه آقایان امامی و آشتیانی که زیر نظر آیت الله مکارم شیرازی انجام شده است، مواردی مانند «ضَرَبْتُ أَنْفَ هَذَا الْأَمْرِ وَ عَيْنَهُ» و «ضَنَّ الزَّنْدُ بِقَدْحِهِ» به

شکل مصداقی ترجمه شده است.

گذشته از آنچه بیان شد، برخی از مترجمان گران قدر، ترجمه پاره‌ای از عبارات کنایی را واگذارده‌اند. برای مثال آقای جواد فاضل تعبیر «شِقْشِقَةُ هَدْرَتٍ» را ترجمه نکرده و آقای اولیایی ترجمه تعبیرات «ضَنَّ الزَّنْدُ بَقَدْحِهِ» و «ضَرَبْتُ أَنْفَ هَذَا الْأَمْرِ وَ عَيْنَهُ» را فرو گذاشته است. برخی از ترجمه‌ها نیز مانند ترجمه «سَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِهَا» به «پایانش را با جام آغازش یک‌جا در آب می‌انداختم»، و یا تعبیر «طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا» به «سر را به زیر انداختم» از همین مترجم جای تأمل دارد. همچنین ترجمه‌های آقایان شیروانی و اولیایی از عبارت «سَقَيْتُ أَوْلِهَا...» نارسا می‌باشد.

نکته قابل ذکر اینکه، هیچ‌یک از مترجمان از شیوه خود نسبت به تعبیرات کنایی سخنی به میان نیاورده‌اند. آقای جوینی نیز به رغم مقدمه مفصلی که در باره ویژگی‌های ترجمه به جا مانده از سده پنجم و ششم هجری دارد، هیچ اشاره‌ای به سبک مترجم در ترجمه کنایات ندارد. البته مرحوم دشتی در مقدمه خود اشاره‌ای به دقت در ترجمه ضرب‌المثل‌ها دارد و بر رعایت اصل پیام‌رسانی تأکید نموده است. (دشتی، ۱۳۸۴، مقدمه، ص ۱۰)

پیشنهادها

هرچند انتقال تمام جوانب بلاغی و زیبایی‌های کلام مولای متقیان در قالب ترجمه و زبانی دیگر بس دشوار است، به ویژه که کمتر ترجمه‌ای رسایی و لطافت و زیبایی زبان اصلی را دارد، با توجه به آنچه بیان شد، پیشنهاد می‌شود مترجمانی که به ترجمه کلام امیر سخن و نامور میدان فصاحت و بلاغت، امام علی بن ابی طالب (ع) اهتمام می‌ورزند:

۱. در مقدمه ترجمه خویش، شیوه خود را در ترجمه کنایات و مثل‌های مندرج در این اثر گران سنگ معلوم سازند.
۲. برای ترجمه کنایات به جای ترجمه حرفی، با توجه به موارد کاربرد کنایه در فرهنگ عربی و پیشینه تاریخی پیدایش یک کنایه، معادل آن را در زبان مقصد (فارسی) برگزینند.

درآمدی در نقد ترجمه‌های کنایاتی از نهج البلاغه □ ۲۰۳

۳. چون به حکم «الْكِنَايَةُ أْبْلَغُ مِنَ التَّصْرِيحِ»، هدف از آوردن کنایه، رسایی بیشتر مطلب است، ترجمه حرفی یا معنایی کنایه‌ها در بسیاری از موارد نقض غرض خواهد بود. از این رو، بهتر است با بهره‌گیری از معادل‌های کنایی در زبان مقصد به ترجمه ارتباطی کنایات پرداخته شود و تنها در مواردی به ترجمه حرفی کنایات بسنده شود که این نوع ترجمه پیام نهفته در تعبیر کنایی را برساند.

سخن پایان اینکه چون در برخی از ترجمه‌های قرآن نیز، ترجمه این قبیل کنایات جای نقد دارد، امید است نقادان تیزبین به بررسی آنها نیز پردازند و به بوتۀ نقد درآورند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

۱. ابن ابی الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ بیروت: دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۸۵ق.
۲. ابن عربی، محیی الدین؛ ترجمان الاشواق؛ بیروت: دار بیروت، ۱۴۰۱ق/۱۹۸۱م.
۳. ابن حجر، اوس؛ الادیان؛ تحقیق دکتر محمدیوسف نجم، بیروت: دار بیروت، ۱۴۰۶ق.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ قم: نشر ادب الحوزه، ۱۳۶۳.
۵. ابوسعده، احمد؛ معجم التراکیب و العبارات الاصطلاحیه العربیه؛ بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۷م.
۶. اصفهانی، ابوالفرج؛ الاغانی؛ شرح عبدالله مهنا، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۶م.
۷. اعشى الكبير؛ دیوان اعشى الكبير؛ تحقیق مهدی محمد ناصرالدین، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ق.
۸. افتخارزاده، محمودرضا؛ ترجمه نهج البلاغه؛ تهران: نشر روزگار، ۱۳۷۹.
۹. امامی، محمدجعفر و «دیگران»؛ ترجمه گویا و شرح فشرده نهج البلاغه؛ ج ۵، قم: نشر هدف، بی تا.
۱۰. انزابی نژاد، رضا؛ ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب؛ مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۶.
۱۱. اولیایی، سید نبی الدین؛ سخنان علی (ع)؛ تهران: بی تا، بی تا.
۱۲. آیتی، عبدالمحمد؛ ترجمه نهج البلاغه؛ ج ۷، تهران: دفتر نشر، ۱۳۷۹.
۱۳. بحرانی، علی بن میثم؛ شرح نهج البلاغه؛ بیروت: نشر کتاب، ۱۳۸۱ق.
۱۴. بدیع، یعقوب امیل و «دیگران»؛ المعجم المفصل فی اللغة و الادب؛ بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۷م.
۱۵. پورجوادی، نصرالله؛ برگزیده مقاله های نشر دانش (مقاله بحثی در مبانئ ترجمه)؛ علی صلح جو، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶.
۱۶. تأبط شراً؛ دیوان تأبط شراً؛ تحقیق علی ذوالفقار شاکر، الطبعة الثانية، بیروت: دارالغرب الاسلامی، ۱۴۱۴ق.
۱۷. تفتازانی، سعدالدین؛ مختصر المعانی؛ تهران: مکتبه المرتضوی، بی تا.
۱۸. جعفری، محمدتقی؛ شرح و تفسیر نهج البلاغه؛ تهران: دفتر نشر، ۱۳۵۷.
۱۹. جوینی، عزیزالله؛ نهج البلاغه با ترجمه فارسی قرن پنجم و ششم؛ ج ۳، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۵.
۲۰. خنساء، تماضر؛ دیوان الخنساء؛ بیروت: دار صادر، بی تا.
۲۱. خوبی، میرزا هاشم؛ منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۴ق.
۲۲. دشتی، محمد؛ ترجمه نهج البلاغه؛ ج ۵، قم: الهادی، ۱۳۸۴.
۲۳. دهخدا، علی اکبر؛ لغت نامه دهخدا؛ زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی، تهران: نشر دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
۲۴. دوئلی، ابوالاسود؛ دیوان ابوالاسود دوئلی؛ تحقیق شیخ محمدحسن آل یاسین، الطبعة الاولى، بیروت: مؤسسه ایف للطباعه، ۱۴۰۲ق، ۱۹۸۲م.

درآمدی در نقد ترجمه‌های کنایاتی از نهج البلاغه □ ۲۰۵

۲۵. ذبیانی؛ دیوان النابغة الذبیانی؛ تحقیق دکتر علی بوملحم، بیروت: مکتبه الهلال، ۱۴۲۲ق.
۲۶. رضی، شریف؛ الدیوان؛ تهران: مطبعة الارشاد، ۱۴۰۶ق.
۲۷. زرکلی، خیرالدین؛ الاعلام؛ بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۶۸م.
۲۸. زمانی، مصطفی؛ ترجمه نهج البلاغه؛ ج ۹، تهران: انتشارات نبوی، ۱۳۷۶.
۲۹. شمس آبادی، حسین؛ تئوری ترجمه؛ تهران: نشر چاپار، ۱۳۸۱.
۳۰. شهیدی، سید جعفر؛ ترجمه نهج البلاغه؛ ج ۲، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.
۳۱. شیروانی، علی؛ ترجمه نهج البلاغه امام علی بن ابی طالب (ع)؛ قم: دارالفکر، ۱۳۸۶.
۳۲. عمادزاده، حسین؛ ترجمه و شرح نهج البلاغه؛ ج ۲، تهران: انتشارات شرق، ۱۳۶۲.
۳۳. فارسی، محسن؛ ترجمه نهج البلاغه؛ ج ۹، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸.
۳۴. فاضل، جواد؛ سخنان حضرت علی (ع)؛ ج ۳، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۲.
۳۵. فرزדق، همام بن غالب؛ الدیوان؛ شرح علی فاعور، الطبعة الاولى، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ق.
۳۶. فیض الاسلام، علی نقی؛ ترجمه نهج البلاغه؛ تهران: بی نا، بی تا.
۳۷. مغنیه، محمدجواد؛ فی ظلال نهج البلاغه؛ بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۷۲م.
۳۸. میدانی نیشابوری، ابوالفضل؛ مجمع الامثال؛ تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، بیروت: المکتبه العصریه، ۱۹۹۳م.
۳۹. ناظمیان، رضا؛ روش‌هایی در ترجمه؛ تهران: سمت، ۱۳۸۱.
۴۰. هاشمی، احمد؛ جواهر البلاغه؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۴۱. یازجی، ناصیف؛ دیوان الشیخ ناصیف الیازجی؛ بیروت: دار مارون عبود، ۱۹۸۳م.